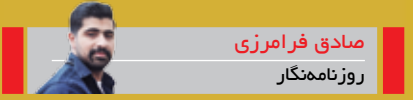


زیست اربعینی در روزگار فراق



صادق فرامرزی

روزنامه‌نگار

۲ سال پیش زمانی که پس از سال‌ها انتظار برای تجربه این اعجاب‌انگیز پیاده‌روی اربعین راهی عراق شدم، انتظار دیدن هیچ چیز جدیدی را نداشتم. آنقدر از تجربه دیگران شنیده بودم که مشاهداتم را نهایتاً در سنجه «نشیدن کی بود مانند دیدن» می‌خواستم قرار دهم. با این حال از نخستین لحظه شرکت در این گردهمایی میلیونی، قدم به قدمی که طی کردم بیش از پیش با جلوه‌های نوینی از مفاهیم روبه‌رو شدم، تا جایی که یک لحظه احساس کردم نقطه کانونی تمام آرزوهای فلاسفه و مصلحانی که بعضاً نسبتی با توحید نداشتند هم در این ظرف محدود زمانی و مکانی عنیت یافته است.

آرزوی هزار ساله اندیشمندان که در توصیف «جامعه نیکو» رساله‌ها نوشته بودند، همگی در امتداد جاده‌ای با حداقلی‌ترین امکانات و بهره‌مندی‌های مادی، رنگ واقعیت به خود گرفته بود. تجربه زیست جمعی انسان‌هایی که به سمت مقصدی واحد در حرکت بودند نشان از یک همسفری در بستری تاریخی داشت، گویی تمام آرمان‌های بشری در مقصودی مشخص انباشته شده بود و تمام آنها که درد و رنج محرومیت از آن زیست مطلوب را به جان خریده بودند برای رسیدن به آن قیامی جمعی کرده بودند. در کنار اینها اما چیزی که به چشم می‌آمد حقارت و بی‌اعتباری تمام قوانینی بود که پایه‌های زیستن ما را تشکیل داده‌اند. در پرتقاضاترین لحظه زمانی و نقطه مکانی، شاهد عرضه تمام داشته‌های مردمی بودیم که برای همسفره کردن این همسفران با خود ساعت‌ها تلاش می‌کردند؛ مردم ۲ کشوری که هنوز در میان اقوام‌شان قربانیان زخم یک جنگ ۸ ساله را مشاهده می‌کردند، بسان برادرانی که قرن‌هاست یکدیگر را می‌شناسند روزها را می‌گذراندند و هزارها مورد مشابه که فصل مشترک تمام آنها نفی منفعت خود برای رستگاری دیگری بود. پایان تجربه منحصربه‌فرد اربعین برایم آغاز سوالی جدی‌تر بود. حداقل پرسش از اینکه چگونه می‌توان زیست جمعی اربعین را که در قالب آیینی نمادین جلوه‌گر شده بود به سمت زیست روزمره هم تعمیم داد و مطلوبیت جامعه حسینی را در دیگر ظرف‌های زمانی و مکانی تجربه کرد، که اگر «کل یوم عاشورا» و «کل ارض کربلا» آرمان تاریخی شیعه در مواجهه با ظلم بوده است، چرا تجربه زیست اربعین را نتوان به‌منابه‌الگوایی در مواجهه با زیست روزمره به حساب آورد.

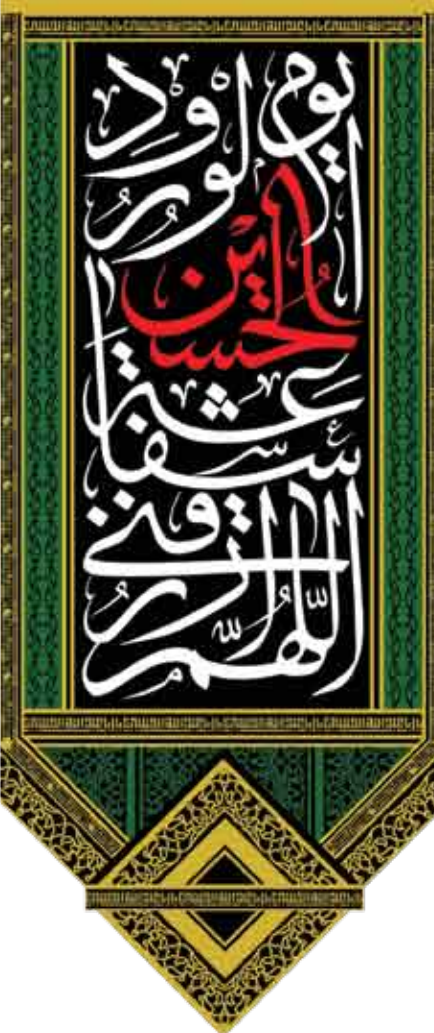
حالا و در ایامی که شیخ شوم میهمان ناخوانده‌ای، زیست جمعی ما و میل به تجربه شیرین اربعین را تحت‌الشعاع قرار داده، صحبت از نسبت میان «ما» و «مقصر» که در راهپیمایی سالانه اربعین جلوه‌گر می‌شد را می‌توان در قالب پرسشی کلان‌تر تکرار کرد: چگونه می‌توان اربعین را در زیست روزمره احیا کرد؟ پاسخ به این پرسش هر چند می‌تواند به درازای عمر نسل‌ها به طول انجامد اما به‌منابه یک گمشده مشترک می‌تواند به خالص‌سازی سبک زندگی هر شیعه از زوایاد و بدعت‌ها بینجامد. احیای زیست اربعینی و تداوم آن در سایر شقوق زندگی، می‌تواند این آیین را مبدل به بخشی از زیست روزمره کند و آنچنان که گفته شد مسیری منتهی به مقصودی واحد را (آنچنان که در آیین اربعین تجربه می‌شود) به عنوان هدفی مشترک در راستای تحقق گامی تمدنی به حساب آورد.

با این همه تمرین زیست اربعینی در دورانی که از آیین آن محروم مانده‌ایم، می‌تواند به‌منابه بخشی از سختی راه مشترک‌مان به چشم آید. زیستی حسینی که شاید در گام تحققش محرومیت از زیارت سخت‌ترین آزمون خدا باشد.

قاصد تسلی دل عاشق نمی‌دهد

شوق حرم به قبله‌ما کم نمی‌شود

«صائب تبریزی»



گفت‌وگو با دکتر حشمت‌الله قنبری درباره اربعین حسینی، حال و هوای این روزها و بغض مردم ایران در فراق زیارت اباعبدالله(ع)

قلب‌های ما قطعه‌ای از کربلاست



عمامه و ردای او را به یغما برده‌اند.

راوی می‌گوید: زینب سلام‌الله علیها همچنان سخن می‌گفت و دوست و دشمن می‌گریستند.

یَٰبَیْ مِنْ أَصْحٰبِیْ! عَسَکَرُهُ فِیْ یَوْمِ الْاِثْنِیْنِ نَهْیًا، یَٰبَیْ مَنْ قَسَطَطَالُهُ مَقْطَعُ الْعُرَى، یَٰبَیْ مَنْ لَا هُوَ غَایِبٌ فِیْزُجْجِی وَلَا جَرِیخٌ فِیْدَوی

پدرم فدای آن کسی باد که [خمیه‌گاه] سپاهش روز دوشنبه غارت شد. پدرم فدای آن کس باد که طناب‌های خمیه‌اش بریده و بر زمین افتاد. پدرم فدای آن که نه سفر رفته است تا امید بازگشتش باشد و نه چنان زخمی برداشته که امید مداوایش باشد.

یَٰبَیْ مَنْ نَفْسِیْ لَهُ الْفِدَآءُ، یَٰبَیْ الْمُهْمُومِ حَتّٰی قَضٰی، یَٰبَیْ الْعَطْشَانِ حَتّٰی مَضٰی، یَٰبَیْ مَنْ شَبِیْتَهُ نَقَطٌ بِالْذَّمِّ! پدرم فدای آن کس که جانم فدای او باد. پدرم فدای آن کس که با دل پرغصه جان سپرد، پدرم فدای آن کس که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کس که از محاسنش خون می‌چکید.

این عبارت‌ها اظهار عجز نبود، تاسیس سازمان تبلیغات توحیدی بود تا زبان نوحه و ندبه و روضه، کار این عبارت‌ها پرده‌برداری از ژرفای جنایت و فاجعه‌ای بود که جبرانی برایش وجود نداشت. حسین نبود که به قتل رسیده بود، پیامبر را کشته بودند، لذا زینب فرمود: یا خزانه! یا کزباها! الْیَوْمَ مَاتَ جَدِّی رَسُوْلُ اللهِ، یا أَصْحَابَ مُحَمَّدًا! هَؤُلَاءِ ذُرِّیَّةُ الْمُطْطَفٰی، یُسَاقُونَ سَوْقَ الشِّیْبَآیِ

امروز گویا جدم رسول خدا از دنیا رفته، ای اصحاب محمد! اینها فرزندان پیامبر بر گزیده‌اند که به اسارت برده می‌شوند.

نوحه‌گری زینب باعث شد قلب نازنین حضرت زین‌العابدین پر دردتر شود، لذا برای لحظاتی نگاه زینب به سوی امام زمانش برگشت و چون حال آن حضرت را منقلب دید عرض کرد:

مالِیْ اَرَاکَ تُجَوِّدُ نَفْسِکَ بِاَبْقَیَّةِ جَدِّیْ وَ اَبِیْ وَ اَخُوْتِیْ؛ تو را چه شده؛ ای یادگار جد و پدر و برادرانم، می‌بینم که می‌خواهی جانم را تسلیم کنی؟!

امام سجاد در پاسخ به عمه سادات فرمودند: عمه جان! اینها کشته‌های خودشان را دفن کردند اما پیکر پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من در حالی که لباس‌های‌شان هم غارت شده است، بر این زمین مانده. زینب کبری عرض کرد: آقای من! پسر برادرمان! نگران مباش، به خدا سوگند این پیمانی است که پیامبر خدا از جد و پدر و عمویت گرفته است و آنان نیز آن را پذیرفته‌اند.

خداوند به دست جماعتی از این امت که فرشتگان آسمان آنان را می‌شناسند، این پیکرهای پاره‌پاره و پراکنده را جمع می‌کند و به خاک می‌سپارد و در آینده بر مرقد پدرت پرچی افراشته می‌شود که کهنه نخواهد شد.

سپس در حالی که آخرین نگاه خود را به پیکر حضرت سیدالشهدا دوخته بود عرض کرد: دوست داشتم در کنار پیکرت بمانم اما نمی‌گذارند، لذا می‌روم اما باز می‌گردم.

این عبارت‌ها جزخوانی زینب بود. مرحوم مجلسی در جلد ۶۸ بحارالانوار، صفحه ۱۳۰ و خوارزمی در جلد دوم مقتل الحسین، صفحه ۱۶۷ از عطیه عوفی که از فقها آمده بر مرقد روزگار خود بود روایت کرده است: من در معیت جابر بن عبدالله انصاری، برای زیارت قبر حسین

شما آگاهید که این گروه حاکم گوش به فرمان شیطانتند و رویگردان از فرمان رحمان. و تباهی را آشکارا گسترده‌اند و مرزهای الهی را واگذاشته‌اند و... و حلال داشتند حرام خدا را و حرام داشتند حلالش را.

وَ اِنِّیْ اَحَقُّ بِهَٰذَا الْاَمْرِ لِقُرَاتِیْ مِنْ رَسُوْلِ اللهِ

و من به این امر (حکمرانی) سزاوارترم به جهت نزدیکی به پیامبر خدا.

■ بسیار عالی! از همین جا برویم سراغ حادثه اربعین. اگر امکان دارد از موضع یک استاد و پژوهشگر حوزه تاریخ، برای ما روایتی از سیر کاروان اسرا تا کربلا بیان بفرمایید.

از غروب عاشورا تا اربعین حضرت سیدالشهدا تاریخ اسلام و انسانیت حوادث و رخدادهای دردناک و حماسه‌های بی‌تکرار و یگانه‌ای را شاهد بوده است که به علت‌های مختلف بسیاری از حقایق شوکه‌مند پیامبران نهضت حسین بن علی پنهان و مخفی مانده است. بنده تصمیم دارم به خواست خدا چند مورد از مصائب و فجایع شگفت این هجرت اعجاب‌انگیز را عرض کنم.

بدون تردید روز یازدهم محرم‌الحرام و وداع بازماندگان نهضت عاشورا یکی از دردناک‌ترین و در عین حال شوکه‌مندترین قطعات تاریخ است. اصولاً ترک سرزمین کربلا بدون حسین بن علی و شجاعان اهل‌بیت رسالت و اصحاب وفادار اباعبدالله اقدامی جانسوز و خارج از تحمل و تفکر است.

از غروب عاشورا تا نیمروز یازدهم محرم به فرمان عمر بن‌سعد اجساد تبهکاران بنی‌امیه به خاک سپرده شد اما پیکر تابناک حجت خدا و برجسته‌ترین شهدای عالم همچنان بدون غسل و کفن روی خاک مانده بود و آفتاب بر بدن‌های‌شان می‌تابید.

تصمیم گرفته شد کاروان آزادگان را از مقابل اجساد شهیدان عبور دهند. مشاهده بدن‌های پاره‌پاره، بویژه پیکر مقدس حضرت اباعبدالله صحنه دلخراشی را رقم زد؛ زنان و دختران با دیدن ابدان مطهر شهدا مانند برگ‌های خزان بر زمین افتادند.

اما عمل و اقدام زینب متفاوت بود؛ ایشان می‌دانست این‌عمل برای نمایش قدرت و تحقیر و تخفیف بازماندگان اهل‌بیت است، لذا زمانی که نگاه ناذف و حیرتی‌شان با جسم بی‌سر و طلمه‌دیده امام و مقتدایش تلاقی یافت، در نهایت وقار روی خود را به افق‌های بلند دوخت و گفت: اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ هَٰذَا الْقُرْبَانَ؛ خدایا! این قربانی را قبول فرما!

راوی کربلا گفته است: هر چه را فراموش کنم، هر گز عبارت‌های زینب دختر علی را فراموش نخواهم کرد که هر دوست و دشمنی را بی‌قرار سخنان خود کرد.

او با دلی شکسته و صدایی محزون اما رشید در حالی که روی خود را به سوی مدینه برگردانیده بود می‌گفت: وَاُمِّحَمَّدَا! صَلِّیْ عَلَیْکَ مَلِیْکَ السَّمَا، هَٰذَا حَسَنِیْ مَرْمَلٌ بِالْمَاءِ، مُقَطَّعُ الْاَعْضَاةِ ای محمد! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون غلته‌یده است و پیکر او پاره‌پاره شده است.

یا مُحَمَّدَا! بِنَاتِکَ سَبَآیَا وَ ذُرِّیَّتِکَ مَقْتَلَهٗ، تَشْفِیْ عَلَیْهَا رِیْحَ الصَّبَا، هَٰذَا حَسَنِیْ بِالْعَرَاءِ، مَجْزُوْرُ الرَّاْسِ مِنْ الْفَقَا، مُشْلُوْبُ الْعَمَامَةِ وَالْاِذَاءِ

ای محمد! دخترتان تو اسیر شده‌اند و فرزندان کشته گشته‌اند و باد صبا بر پیکرهای‌شان می‌وزد. این حسین توست که روی خاک افتاده، سرش را از قفا بریده‌اند،

ادامه از صفحه ۲

یزید در نامه‌ای به عبدالله بن عباس نوشت: ما گمان می‌کنیم مردانی از مشرق نزد حسین بن علی رفته‌اند و او را به طمع خلافت انداخته‌اند و تو درباره آنان آگاهی و تجربه داری. اگر حسین چنین کرده باشد، رابطه خویشاوندی را شکسته و قطع کرده است و تو بزرگ خاندان بنی‌هاشم و کانون توجه آنان هستی؛ او را از کوشش برای ایجاد تفرقه بازدار.

این عباس در پاسخ به یزید در مقام دلداری او بر آمد و نوشت: امیدوارم خروج حسین به سبب امری نباشد که خوشایند تو نیست. من نیز در امر خیر خواهی او نسبت به آنچه خداند به وسیله آن ایجاد الفت می‌کند و آشوب و فتنه را فرومی‌نشانند، کوتاهی نمی‌کنم.

ابن اعثم نوشته است: نامه یزید به اطلاع امام رسید و با زبان وحی به او پاسخ داد: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَ اِنِّ کَذِبُوْکَ فَقُلْ لِّیْ عَمَلِیْ وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ اَنْتُمْ بِرِیْثُوْنٍ مِّمَّا اَعْمَلُ وَ اَنَا بَرِیْءٌ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ؛ و اگر تو را تکذیب کردند، بگو کردار من برای خودم و کردار شما برای خودتان است؛ شما از آنچه من می‌کنم، بیزارید و من آنرا از آنچه شما می‌کنید، بیزارم.

پاسخ وحنایتی امام حسین تبری و انزجار اسلام ناب از اسلام ظلم و ستم و استکبار بود.

حضرت سیدالشهدا معمار دیپلماسی انقلابی اسلام است. آن حضرت بعد از این نامه، مکاتبات خود را آغاز کرد و سفرایی را به کوفه و بصره و بلاد اسلامی فرستاد. طبری در جلد پنجم تاریخ الامم، صفحه ۳۵۷ و ابن اعثم در جلد پنجم الفتوح، صفحه ۳۷ و خوارزمی در جلد اول مقتل الحسین، صفحه ۱۹۹ نوشته‌اند حضرت سیدالشهدا در نامه‌ای به بزرگان بصره مرقوم فرمودند: اَمَّا یَسَدُّ فَاِنَّ اللهَ اصْطَفٰی مُحَمَّدًا صَلَیْ الله علیه و آله عَلیْ خَلْفِهٖ

وَ اَكْرَمَهٗ بِبُیُوْتَهٗ، وَ اخْتَارَهٗ لِرَسَالَتِهٖ

اسا بعد، خدایند محمد(ص) را از میان مخلوقات خویش برگزید و او را با نبوت خویش کرامت داد و به پیامبری خویش انتخاب کرد.

ثُمَّ قَضٰی اللهُ الْبَیْهٖ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهٖ وَ بَلَغَ مَا رَاسِلُ به صَلَیْ الله علیه و آله وَ کُتِبَ اَهْلُهٗ وَ اَوْلِیَاُتُهٗ وَ اَوْصِیَاُتُهٗ وَ رُوْنَتْهُ وَ اَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِیْهِ فِی النَّاسِ

و آنگاه وی را به سوی خویش برد، در حالی که بندگان را اندرز داده و رسالت خویش را رسانده بود و ما خاندان و دوستان و جانشینان و وارثان وی بودیم و از همه مردم به مقام و جایگاه او در میان مردم شایسته‌تر بودیم.

فَاسْتَأْذَنَّا عَلَیْهَا قَوْمُنَا بِذَلِکَ فَرْضِنَا وَ کَرِهْنَا الْقُوْفَهٗ وَ اَحْبَبْنَا لَکُمْ الْعَافِیَهٗ وَ نَحْمُ نَعْلَمُ اِنَّا اَحَقُّ بِذَلِکَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَیْهَا مِنْ تَوَلَّاهٖ

اما قوم ما این جایگاه را به خود اختصاص داده؛ ما را کنار زدند و ما (آجباراً) رضایت دادیم و تفرقه را؛ خوش نداشتیم و اصلح او سلامت را دوست داشتیم؛ در صورتی که می‌دانستیم ما به این کار از کسانی که عهده‌دار آن شدند، شایسته‌تریم...

وَ قَدْ بَعَثْتُ لَیْکُمْ رَسُوْلِیْ بِهَٰذَا الْکِتَابِ، وَ اِنَّا ادْعُوْکُمْ اِلَیْ کِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ صَلَیْ الله علیه و آله، فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اِمْتَنَتْ وَ اِنَّ الْبِدْعَهٗ قَدْ اَحْبِثَتْ

اینکه فرستاده خویش را به همراه این نامه به سوی شما روانه کردم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر (او ص) دعوت می‌کنم، زیرا سنت مرده و بدعت زنده شده است.

وَ اِنِّ تَسْمَعُوْا قَوْلِیْ وَ طَیْعُوْا اَمْرِیْ اَعَدَّکُمْ سَبِیْلَ الرِّشَادِ وَ السَّلَامِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهٗ اللهِ

اگر سخنان مرا گوش دهید و دست‌ور مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم. سلام بر شما و رحمت و برکات خدا.

مرحوم علامه در جلد ۴۴ بحارالانوار، صفحه ۳۸۱ نوشته است امام علیه‌السلام به سلیمان بن صرد و مسیب بن نجیه و رفاعه بن شباد بزرگان کوفه هم نامه نوشت. اَمَّا یَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ قَدْ قَالَ فِیْ حَیَاتِهٖ مَنْ رَأٰی سُلْطٰنًا جَابِرًا مُّسْتَحِلًّا لِّحَرَمِ اللهِ نَاکَثًا لِّعَهْدِاللهِ مُخَالَفًا لِّسُنَّهٖ رَسُوْلِ الله یَعْمَلُ فِیْ عِبَادَةِ الْاِلٰهٍمَّ وَ الْعَدُوَانِ ثُمَّ لَمْ یَغْتَبِرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ

اگاه هستید که پیامبر خدا صل‌الله‌علیه‌و‌آله فرمود کسی که ببیند فرمانروای ستمگری را که حلال می‌دارد حرام خدا را، می‌شکند پیمان خدا را، رویارویی می‌کند با آیین خدا و میان‌بندگان خدا با گناه و دشمنی رفتار می‌کند، با این همه با گفت‌نار و کردار بر چنین سلطانی نشوود؛

کَلَنْ حَقًا عَلٰی الله اَنْ یُدْخِلَهٗ مَذَلَّةً

سزاوار است که خدای او را به جایگاه عذاب وارد کند. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ قَدْ لَزِمُوْا طَاعَهَ الشَّیْطٰنِ وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَهِ الرَّحْمٰنِ وَ اَظْهَرُوْا الْفَسَادَ وَ عَقَلُوْا الْاُخْدُوْدَ وَ اسْتَأْثَرُوْا بِالْبَیْهٖ وَ اَخْلَوْا حِرَامَ اللهِ وَ حَرَمَوْا خِلَالَهٖ